

ازین هفتت هانتظار بلاخره کاغذ از دستم رسید. این کاغذ ها و کتبی که بر آنها نقش ما بینند در آب بسیار دانه از  
هدیه نقش بسیار دارند و همین خاطر من آنها را بسیار عزیز دارم. ریشش پس از ارسال آنکه روزی بیست و دو صنف  
خود را طلبکارانه هاستم و عدم درایت آن تیرانی در من بوجود آورد. اولاً راجع به سلات خود که  
تا آنجا در دنیا آشفته سیاسی و بویژه در آشفته ها ویژه سیاسی. آدم بر آن فکر کند که کسی از خطی به  
خطی شده و یا کس دیگر را به خاطر رفتن از خطی به خطی دست و پا به بی خطی ترک گفته است. دنیا بی بدی  
شده و نفس کشیدن آید برون ابر شود تا چو دیوار استند در <sup>کامر</sup> <sup>کامر</sup> چنانست. نفس کنی است پس در هر چه  
دار چشم قوازد دستک دور از نزدیک. بازار بازار پر آکندی دولت و نامور است و سیاستداران  
نادان. هزمنده آرام در جوفای <sup>خودشان</sup> <sup>خودشان</sup> سیاسی تقسیم کرده اند و آنانی که کمتر هزمنده بوده اند سریع تر  
بدان سیاست های در هر لحظه سخنی در بر روز سخنی دیگر با فرد غلبه دارند. امروزه دیگر اقتصاد دارم هزمنده  
نه تنها بیاید بیرو سیاستداران این چنین است بلکه باید هزمنده را به ترازد بخش بگی و شنید و  
کجی در استکام سیاسیون بد کند. هزمنده باید حرف دل و عقل خود را بزنند و مثل کدها تا بیاید <sup>چنانچه</sup> <sup>چنانچه</sup> ترا  
بدست سیاستداران این چنین که خودش هم بیج شده اند بدزدند برای آندای تفکر دارند و از آنکه هر  
دست من. بی از هزمنده آنرا هزمنده ما قربانی همین خطهای نکتت سیاسی گنند و امروز کمتر هزمنده  
دفعینده و در هر است که دلش در هوا حکاران دستش بتپد. بازار بازار پر آکندی دولت و اقتصاد است.  
نما دهم چه شده که اصلاً وارد به این بحث شدم. من امروزه معتقدم هزمنده با مدار طریق اتحاد معنوی و ملی  
خوش کن به زمینه ساز اتحاد در بازار پر آکندی بدگ سوزند و ازین زاویه به کسانی که حتی حوصله ندارند  
سلام را جواب بدهند سلام می دم. بلاخره سرفروشت نهانی نویسنده کان رشعرا ایرا اتحاد عمل بر اساس نزاله  
چهل و عقب مانده است. نزاله عزیز. بسیار از اشعارم به آلمانی ترجمه و بزود در <sup>چند</sup> <sup>چند</sup> ها نشر خواهد شد  
کتب چاپ خواهند شد. عناصر <sup>م</sup> <sup>م</sup> تدریجاً در دفترها به چاپ سپرده خواهد شد. از طرف <sup>چند</sup> <sup>چند</sup> ها  
خوب نایب نقاض همکاری در ارسال سرفروشت کرده ام. اینها روزها بیکار شده ام و نشسته ام کمی نگاه کنم.  
از اول سال ۸۷ نامه ها و دسترها را به آدرس جدید مال خودم فرستاد. چیزی از <sup>چند</sup> <sup>چند</sup> ها خواهم خبر آید سلاتها  
از در رابط با ترجمه و یا معرفی اشعارم آندام کرده ام <sup>را</sup> <sup>را</sup> همی خبر بدهند. قبل از آنکه راهی سفر شوی دوباره برام  
کاغذ بدهید. خانم بانی سلام دارد. تصویر <sup>م</sup> <sup>م</sup> و پسران <sup>م</sup> <sup>م</sup> چهره آند <sup>م</sup> <sup>م</sup> را به خانه ما آوردند. دستک در دهنند.  
من عملاً عادت ندادم <sup>م</sup> <sup>م</sup> چنانچه <sup>م</sup> <sup>م</sup> را با <sup>م</sup> <sup>م</sup> کنم. چون دوستان دارم به <sup>م</sup> <sup>م</sup> دوستانه آنها را <sup>م</sup> <sup>م</sup> کنم  
از درایت نقد و نظر <sup>م</sup> <sup>م</sup> خوشحال <sup>م</sup> <sup>م</sup> شوم. از <sup>م</sup> <sup>م</sup> ها تا <sup>م</sup> <sup>م</sup> خودم بفرستید.

روستای راه بوسه  
عالی

دوشیزه<sup>۱</sup> تاریک پوست  
با طلوع گلی یرگیسوانش، سرخ  
و ردیف مرواریدهای لبخندش، سپید

چشم به راه ، روی بندرگاه

زخمهایم را شفا ده  
گونه برگونه ام بسای  
در خود بیامیزم  
که آهوی هراسیده ام  
آمده از شکارگاه

دوشیزه<sup>۲</sup> دیروز

با رخسش موج جامه هایش، سپید  
و عقیقه های آویزه<sup>۲</sup> گوشه هایش، سرخ

چشم به راه ، روی بندرگاه

از دو چشمه<sup>۲</sup> نیلوفر و  
از یک چشمه<sup>۲</sup> یاس  
بنوشانم جرعه ای  
نگاه از نگاهم به مهربانی بگذران  
که از قلمرو ابلیس آمده ام  
بارپ<sup>۲</sup> ره<sup>۲</sup> قلبم

دوشیزه<sup>۳</sup> امروز

با خنکای شرابی در کوزه اش، سرخ  
و بی تابی دفتری از شعرهایش، سپید

چشم به راه ، روی بندرگاه

بر مخمل مرطوب علفها  
زیر سبزه سایه<sup>۳</sup> بید<sup>۳</sup>  
در خود بپذیرم  
که از طوفانها و اشکها آمده ام  
و مرا باقی نیست  
مگر

نه کشته های پیر از سفر

نه پری های دریائی  
نه خیزابه های پُر ابهام  
آوردند گمشده اش را  
نه دیروز  
نه امروز .

قلبی بی تاب

پناهگاه مهتر را از من دریغ مدار  
با پوششی از نوازش و  
با پوششی از عشق  
بپوشانم جامه ای  
که از کشتارگاه آمده ام  
و دیگرم باقی نیست  
مگر

دوشیزه<sup>۴</sup> فردا

با غنچه<sup>۴</sup> بغضی در گلویش، سرخ  
و کولاک<sup>۴</sup> برفی برگیسوانش، سپید  
همیشه

عشقی شاداب !

چشم به راه ، روی بندرگاه !

مانی

آبانماه ۶۵

میرزا آقا عسگری (مانی)

- آبانماه ۶۵ -